

## لغت موران (جلسه ۲۰)

در بحث لغت موران در انتهای فصل ۶ که از لذت کشته شدن و این‌ها خبر داد، فصل ۷ ظاهراً یک نوع تئمه‌ای است بر فصل، که یک داستانی که حالا عرض خواهیم کرد، می‌خواهد بگوید که انسان همینجوری نباید خودش را به کشتن بدهد، و نباید اسرار فاش کند، انسان‌ها را نباید در معرض این بگذارد که او را نفی کنند، خلاصه خودش را به کشتن ندهد. خلاصه داستان این است: یک هدهدی با یک جغدی، با یک بومی، با مجموعه بومانی، خلاصه این‌ها به همدیگر گیر کرده بودند و این هدهد یک آشیانه‌ای کرد، منزلی کرد در سرای بومان، هدهد در عربی به تیزی معروف است، یعنی حدت چشم است و تیزی می‌بیند، هدهد این‌گونه است، و بوم، جغد هم شب‌بین است به عبارتی، وقت صبح که می‌شود این هدهد می‌خواهد آشیانه بومان را ترک کند، جغدها هم می‌گویند روز وقت رفتن است؟ در این روز ظلمانی وقت رفتن است؟ بعد می‌گوید همه روز می‌روند دیگر، می‌گوید این چه حرفی است! همه شب می‌روند یعنی چه روز می‌روند! می‌گوید من دارم می‌بینم، می‌گویند تو غلط می‌کنی داری می‌بینی! یعنی چی می‌بینم، در این روز ظلمانی، ای روز بین (مثلاً به او فحش می‌دهند) ای روزین آخر آدم در این روز ظلمانی جایی می‌رود؟ و انقدر کار بالا می‌گیرد و این جغدها به هدهد نوک می‌زنند، که هدهد تصمیم می‌گیرد که همینجوری وانمود کند، می‌گوید من به هرجهت متنبه شدم، آدم در روز که نمی‌بیند بالاخره در شب می‌بیند دیگر، یعنی چی که انسان در روز حرکت می‌کند؛ این داستان داستان مهمی است، از این جهت که بسیاری از معارف و معالم دین هست، و پشت صحنه‌ها و سرالقدر هست، که انسان سالک واصل، واصل هم یک مقوله به تشکیک است، ضو مراتب است.

به هرجهت یک موقعی هست که آدم یک صحنه‌ای را از دور می‌بیند نمی‌داند که این درخت است یا آدم است، بعد یکم نزدیک‌تر می‌شود می‌فهمد این آدم است و آدم را نمی‌شناسد، بعد یواش یواش آدم را می‌شناسد، می‌فهمد کوچک است یا بزرگ است، پیرمرد است یا جوان است... انسان رفته رفته می‌بیند، قلبش می‌بیند و اطمینان پیدا می‌کند، قلب مطمئن می‌شود و از آن حالت نفاق خارج می‌شود، این‌ها به وجود می‌آید، یعنی شخص روزین می‌شود، منتهی به مراتب این روزینی خودش را چه مقدار در اختیار دیگران قرار می‌دهد، نباید فاش این کارها را بکند، نه اینکه بخواهد به مردم توهین کند ولی مردم به هرجهت شب‌بین هستند، در قیامت هم این‌گونه دارد که «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ» کسی که این طرف کور است آن طرف هم کور است و حقایق را نمی‌بیند، ولی آن دنیا که می‌رود باز هم می‌گوید «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» یعنی با کوری می‌گوید من دیدم، این چجوری است که هم کور است هم می‌بیند؟ چون کوربین است یعنی شب‌بین است، کلا زشت بین است، نبین است، یک چیزهایی را می‌بیند ولی حقایق را نمی‌بیند! یعنی باز هم که می‌رود در قیامت حقیقت به آن معنا که پشت صحنه‌ها را ببیند، همه‌اش می‌گوید مرا برگردانید من عمل صالح انجام می‌دهم، خداوند می‌گوید نه اگر برگردانیم باز هم همین است! می‌دانید چرا؟ چون حقیقت را هم که می‌بیند و مواجه با اتمام حجت‌ها هم که می‌شود، او این را درک می‌کند، اینکه در روایت دارد «أُرْهِدْ فِي الدُّنْيَا، يُبْصِرْكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا» از دنیا فاصله بگیر تا حقیقت دنیا را ببینی، دیدید که وقتی آدم سرش را می‌کند در نقاشی نمی‌تواند نقاشی را ببیند، نزدیک شدن به یک نقاشی به این معنا نیست که انسان نقاشی را می‌بیند، اتفاقاً اگر سرش را بچسباند به نقاشی نمی‌بیند باید کمی فاصله بگیرد تا ببیند، ظرایف، جزئیات، خوبی‌ها، بدی‌ها، برای کسی است که فاصله گرفته.

«فَبَصَّرْكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» این باز هم جهنم می‌بیند و به این معنا نیست که تمام حقایق را می‌بیند، یعنی باطن دنیا را به عنوان جهنم می‌بیند، اینجوری نیست که چشمش به همه حقایق روشن می‌شود، لذا کسی که این طرف را نبیند، شب بین است و کوربین است، آن طرف هم کوربین است (مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ) این نکته مهمیست، ممکن است ماها یک دریافت‌های واقعی‌ای برایمان اتفاق افتاده باشد، این را با هر کسی که نمی‌دانید به اشتراک نگذارید. (بله این می‌تواند مصداق همین صحبت باشد) کسی که حقایق را دیده و باور کرده وقتی که با آن صحنه‌ها مواجه می‌شود می‌گوید این درست است! برای خودش شاهد می‌آورد، اتفاقاً معارفی بوده که ما از پیغمبر داشتیم. ما یک مواقعی به طلبه‌هایمان می‌گوییم وقتی می‌روید خواستگاری از این حرف‌های معنوی نزنید، مثلاً می‌گویند رزق و روزی چیست؟ در جواب می‌گوید رزق و روزی برای

اهل علم و امام زمان و خداست، ما برای امام زمان کار می‌کنیم امام زمان هم حواسش به ما هست، بعد او را با اردنگی بیرون می‌اندازند! آدم رو ندارد این‌ها را بگوید، بگو من قلک هستم الان دارم درس می‌خوانم بعد می‌روم استاد دانشگاه می‌شوم بعد که استاد دانشگاه شدم پول پارو می‌کنم، یک چیز دیگری به جز این‌ها بگو، مردم بوم‌اند، جغدند، یعنی همین روابط دنیوی را می‌فهمند، همین مقدار می‌فهمند که آدم باید برود کار کند، زحمت بکشد، خودش را داغون کند و پول در بیاورد! یک موقعی هست انسان نسبت به بقیه روحیه شماتت ندارد و یک حال «حَرِيصٌ عَلَيكُمْ» دارد به عبارتی، و طرف مقابل حالت عطفوت دارد، نه اینکه دارد او را پایین‌تر می‌بیند به حساب اینکه (خاک عالم بر سرت که تو پایین‌تری) ولی به هرجهت اثر ۳۰ سال بودن با معارف، اینکه آدم بگوید معارف را نمی‌فهمم که حسنی نیست، بالاخره انسان رفته یکسری معارف را باور کرده، مثلاً کسانی که انفاق کردند می‌دانند که انفاق پول انسان را کم نمی‌کند، آن را به جد دریافت می‌کند، و انفاق کردن باعث کم شدن پول انسان نمی‌شود «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» خدا جای آن می‌گذارد، این خاصیت انفاق است!

آیا تمام این اسرار و سرالقدرها و این‌ها را باید در اختیار دیگران گذاشت؟ اصلاً باید گفت؟ در چه جمع‌هایی باید گفت، در چه جمع‌هایی نباید گفت؟ یک تجربه‌ای که تقریباً همه دارند این است که گفتن معمولاً انسان را به عقب می‌اندازد! کما اینکه در دید بودن معمولاً این‌گونه است که «إِلَّا مَنْ غَصَمَ اللَّهُ» باعث می‌شود انسان در جا بزند، بنده به عنوان یک میزبان محفل کاملاً این را درک کردم، در دید بودن یک همچنین اتفاقاتی را برای آدم رقم می‌زند، انسان تا می‌تواند باید خودش را از دید دوربین‌ها دور کند، تا می‌تواند این کار را بکند، می‌گویند اگر اینجوری شود پس کی این کار را بکنند؟ شما بگردید من هم دارم به جد می‌گردم، یک آخوند دیگری بیاید برای محفل این کارها را کند و نکته توضیح دهد، یکسری جنگولک بازی هم در بیاورد، یک آخوند دیگر این کار را کند چرا من این کار را کنم؟ به جد عقب رفتن دارد، این را خود کسانی که تجربه می‌کنند می‌دانند که آدم در این دیده شدن‌ها عقب می‌رود و قطعاً جلو نمی‌رود و عقب رفتنش قطعی است. لذا این نکته که اسرار هویدا نکردن، از پشت صحنه‌ها نگفتن، حالا «الا شذ و ندر» به آدم‌های خاص اینکه خود شیخ شهاب‌الدین سهروردی این نکته را از امیرالمومنین هم می‌گویند که «تَنْفَسَ الصُّعْدَاءَ» دست کمیل را گرفتند و بردند در صحرا و گفتند «إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا» زدند روی سینه‌شان و گفتند اینجا علم جمّایی است و باید کسی را گیر بیاورم «فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» که بتوانم این علم را در اختیار او بگذارم، مثلاً قبلاً اساتید این دقت‌ها را داشتند که چه چیزهایی را بگویند، چه جلساتی چه کسانی را راه بدهند، چه کسانی را راه ندهند، چه درس‌هایی را به چه کسانی بگویند، به چه کسانی نگویند، همینجوری اسرار علمی را در اختیار همه نگذارند، و خلاصه (قص علی هذا) این را هم بدانید نوع کسانی که خیلی ادعای بر این دارند که اسرار دستشان است، آخرش چیزی ندارد، خیلی‌ها می‌آمدند می‌گفتند ما با امام زمان ارتباط داریم، حضرت امام هم می‌گفتند من کور باطنم، اگر هم خیلی اصرار می‌کردند می‌گفتند من چند تا سوال از امام زمان دارم تو که رابط هستی برو این‌ها را در بیاور، قبول نمی‌کردند، اینجا جایبست که نباید فریب خورد، خیلی نباید به دل بسنده کرد که بگویی فلانی اسرار دارد، فلانی یک چیزی در دست دارد و...

درمورد معارف هم به اندازه فهم خود طرف به او معارف بگویید و بدهید، خارج از فهمش به او ندهید، اگر کسی دنبال معروف شدن باشد و دنبال این باشد که بخواهد سری از میان سرها در بیاورد، سلوکش بهم می‌ریزد، این می‌خواهد خودش را نشان بدهد، بله شهوت شهرت است، آدم می‌فهمد که گفتند «لَا يَتِمُّ عَقْلُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ» عقل مسلم کامل نمی‌شود «إِلَّا فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ» یعنی در هر صورت یکی دارد «حُبُّ الْخُمُولِ» آدم باید برای خودش گمنامی را بپسندد، یعنی اینکه برای خودش می‌پسندد گمنامی است، تا می‌تواند خودش را در معرض دوربین‌ها قرار ندهد، تا می‌تواند و تا می‌شود کسی دیگر این کار را انجام دهد، همه‌اش خودش را طرح نکند، حتی گاهی اوقات یک شیطنت‌های طرح خود وجود دارد، مثلاً فرض بفرمایید که انسان همه‌اش خودش را عقب بداند، و عقب بگوید که (منی که اهل جهنم هستم فلانم، قاسمیان اهل جهنم) شنونده که این‌ها را باور نمی‌کند، شنونده بیشتر متوجه شما می‌شود، من به دوستان منبری‌مان این را می‌گویم، که بالای منبر خودآزاری نکن، خودت می‌دانی اینکه می‌گویند قاسمیان اهل جهنم، مخاطب شما بیشتر متوجه شما می‌شود و فکر نمی‌کند که دارید واقعیت را می‌گویید، خودت هم که همچنین تصویری راجع به خودت نداری که داری واقعیت را می‌گویی، و صرفاً داری چشم‌ها را به سمت خودت می‌کشی! بله یک ادای تواضعی هست که فرق دارد یک مواقعی بهجت می‌گوید (العبد، الاحقر) وقتی که

می‌گوید، طرف به خودش می‌گفت (الاکبر) می‌گفتند همه با ما می‌گویند (الاحقر) و این‌ها خب آن‌ها هم منظورشان همین است، خیلی از الاحقرهایی هست که در آن‌ها ادا و تواضع است، و یک الاکبری در آن هست که اتفاقاً بقیه را متوجه خودش کند، آن کسانی هم که دستشان چیزی هست، می‌بینید که این‌ها به راحتی جایی راه نمی‌روند و خلاصه قضیه را مفت از آب در نمی‌آورند. مثلاً در قم علمایی داریم، ما یک موقعی رفته بودیم خدمت یکی از آن‌ها، همچین کلاچ ترمز زیر پایشان بود، مثل این تعلیم رانندگی‌ها هستند که کلاچ و ترمز زیر پای خودشان است، قشنگ مشخص بود که مطلب زیادی دارد، آدم گمنامی هم هست کسی او را نمی‌شناسد، خلاصه کار را بلد است و کار را از آب در می‌آورد.

لذا اینکه آدم افشاء اسرار نکند، این حرف مهمی است! آدم نباید افشاء اسرار کند، اینکه دارد «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ» پس نکته این است که خیلی وقت‌ها نسبت به بعضی‌ها صورت معمولی‌تر بگویید، بله یک طلبه باید بداند که رزقش دست امام زمان است به صورت متفاوتی، ولی حتماً باید پدر خانمش هم این را بداند؟ نه لزومی ندارد، به پدر خانمش یک چیز دیگری بگوید. حالا اگر شروع به خواندن کنید، این از آن بحث‌های مهمیست که انسان باید آدمش را گیر بیاورد تا یک مطلبی بگوید، مطالب تیزبینی در این‌ها، گاهی اوقات طرف می‌گوید این اتفاق پشت این اتفاق بود، این بخاطر این بوده، گاهی اوقات یک بلائی می‌آید و می‌گوید این بلا آمده تا آن بلائی بزرگ نیاید، این‌ها مال فهم سرالقدر است، اصلاً فهم پشت صحنه‌هاست، کسانی که پشت صحنه‌ها را می‌فهمند این چیزها را می‌فهمند، این چیزها را هم ممکن است رفته رفته کسانی بفهمند، ولی اینکه انسان خیلی آدم وانمود کنی باشد قاعده نیست، امام هم اینجوری بودند آقا هم این‌گونه هستند، مگر می‌شود کسی این چیزها دم دستش نباشد رهبر هم باشد! آن‌ها نمی‌گویند، بزرگانی مثل علامه طباطبایی اهل فاش کردن این چیزها نبودند. آدم نباید منکر تغییر شود «أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» یک موقعی شما اینجوری به معارف علاقه‌مند نبودید ولی الان هستید، یک موقع دلتان تثبیت نداشت حالا تثبیت دارد، یک موقعی سحر بیدار شدن یا نشدن برایتان اهمیت نداشت الان اهمیت دارد، اینجا جایی نبوده که مثلاً پولی به کسی نمی‌دهند، چیزی نیست اصلاً، شما الان به چه عشقی بلند شدید مثلاً میخواهید مرا نگاه کنید؟ نه دیگر می‌خواهید یکسری معارف یاد بگیرید و... انسان همه این‌ها را باید ببیند، وگرنه اگر چشم نعمت بین نداشته باشد خدا او را در معرض نعمت‌های دیگر قرار نمی‌دهد، من راه می‌روم، غذا می‌خورم، دست‌هایم را بالا می‌گیرم، مریض بودم خوب شدم، گرسنه بودم سیر شدم و همه این نعمت‌ها، رشد معنوی خودش را هم نه اینکه مغرور شود و پای خودش فاکتور کند، رشد معنوی خودش را هم ببیند، ما هم یک موقعی نسبت به این معارف هیچ حسی نداشتیم ولی الان حس داریم انسان باید این را ببیند و یک همچین چیزهایی را به روی خودش و خدا بیاورد.

حالا یکم از اول فصل ۷ بخوانیم، دارد که «هدهد به غایت حدت بصر مشهور است، وقتی در میان بومان افتاد بر سبیل رهگذر به نشیمن ایشان نزول کرد.» یک موقع گذرش به جغدها افتاد و آنجا «و بومان، روز کور باشند، چنانکه قصه حال ایشان به نزدیک اهل عرب مشهور است.» که جغد روز کور است «آن شب هدهد در آشیان با ایشان بساخت» هدهد با این‌ها در آشیان بود «و ایشان هرگونه احوال از وی استخبار می‌کردند» از هدهد سوال و جواب می‌کردند «بامداد هدهد رخت بر بست و عزم رحیل کرد.» بامداد که شد هدهد ساکش را بست و می‌خواست که برود «بومان گفتند: ای مسکین! این چه بدعت است که تو آورده‌ای» یعنی بدبخت چرا داری بدعت گذاری می‌کنی «به روز کسی حرکت کند؟ هدهد گفت این عجب قصه‌ایست» این چه حرفی بوده «همه حرکات در روز واقع شود. گفتند مگر دیوانه‌ای، در روز ظلمانی که آفتاب مظلّم برآید کسی چون ببند؟» کی می‌تواند در این روز ظلمانی ببیند، خیلی قشنگ است! خیلی وقت‌ها این معارف را یک‌جوری شماتت می‌کنند که انگار تو احمقی که این بحث را قبول داری، حالا تازه اگر هنر کنند یک چیزهایی می‌گویند که درست است ولی یک ولی‌ای در آن هست دیگر، یا مثلاً بعضی‌ها می‌خواهند آدم را زمین بزنند خوب بالا می‌برند، یعنی انقدر از شما تعریف می‌کنند و شما را بالا می‌برند که زمین بزنند، نمی‌دانند بزنند زمین هوا می‌رود.

«در روز ظلمانی که آفتاب مظلّم برآید کسی چون ببند؟ گفت به عکس افتاده است.» گفت برعکس است که «شما را همه انوار این جهان طفیل نور خورشید است، و همه روشنان اکتساب و اقتباس ضوء خود از او کرده‌اند» هر چیزی که روشن

است اقتباس از او کرده که الان روشن است «و عین الشمس از آن گفته‌اند او را که ینبوع نور است.» اصلاً آن معدن نور است و عین الشمس بخاطر این گفته «ایشان او را الزام کردند که چرا به روز کسی هیچ نبیند؟» آن موقع گفتند که خب اگر این‌گونه است چرا کسی در روز نمی‌بیند؟ اگر خورشید منبع نور است پس چرا کسی در روز نمی‌بیند! اصلاً طرف در همین فضاست و تمام بحث را با همین چهارچوب‌های خودش دارد نگاه می‌کند، «گفت همه را در طریق قیاس به ذات خود الحاق مکنید که همه کس به روز بیند و اینک من می‌بینم» می‌گوید همه را به ذات خودتان ملحق نکنید، همه را دنیوی نپندارید، همه را این‌گونه نبینید، نگویید هیچ‌کس در روز نمی‌بیند، من دارم در روز می‌بینم «در عالم شهود و محل حجب در ره عالم مرتفع گشته است، سطوح شارق را بی‌اعتوار ریب بر سبیل کشف ادراک می‌کنم.» من دارم راه‌ها را می‌بینم، سطوح نورانی را می‌بینم و همه را دارم ادراک می‌کنم «بومان چون این حدیث را استماع کردند حالی فریادی برآوردند و حشری کردند و یکدیگر را گفتند: این مرغ مبتدع است» این یک مرغ بدعت‌گذار است «در روز که مظنه عمیت است دم بینایی می‌زند.» در روز که ظلمانی است و اصلاً کسی نمی‌تواند ببیند، او می‌گوید من می‌بینم «حالی به منقار و مخلب دست به چشم هدهد فرو می‌داشتند» با منقار و پنجه و چنگال خودشان همه‌اش او را می‌زدند «و دشنام که ای روزین!» به او فحش می‌دادند «زیرا که روزگوری نزد ایشان هنر بود» خیلی وقت‌ها دنیا مداری از نزد بعضی‌ها هنر محسوب می‌شود، حتی خیلی وقت‌ها این پزهای هنرمندانه، نمی‌دانم با این هنرهای زیبا چقدر برخورد داشتید، کلاً خداناباوری در آن یک کلاس محسوب می‌شود، دیگر روزگوری هم برای این‌ها کم است، ادعای زیادی دارند مبنی بر اینکه انسان باید خدا را کنار بگذارد، اینکه انسان خدا را کنار بگذارد، تا بحث اینجوری می‌شود و ارتباط به حضرت حق پیدا می‌کند می‌گوید نه دیگر این بحث از علمیت خارج می‌شود، بحث باید زیر چاقوی حس و تجربه باشد تا بشود علم! وگرنه بحث دیگر علمی نیست، لذا بحث‌های قرآن خیلی علمی است، خیلی از این حرف‌ها را آقای سروش گفته و مطلب را این‌گونه دیده، رفته رفته با حذف خدا از معادلات حذف می‌شود.